

و پیش از رسیدن او بهرام شاه بملکِ آخرت رسیده بود و پسر بجای او نشسته و علاءالدین بانقمام برادر خاك غزنین را بار کرده بغور بود و جویهای خون روان ساخت چنانچه بجای خود مذکور است و بهرامشاه در سنهٔ سبع و اربعین و خمسمایه (۵۶۷) از عالم رفت و مدت حکومت او سی و دو سال بود مسعود سعد سلمان گوید در مدح بهرام شاه که مسدس است •

بهرام شاه خسرو گیتی کشای گشت
 خورشید دهر و سایه فرخدای گشت
 چترش که شد همایون فرهمای گشت
 او را خدای عز و جل رهنمای گشت
 آن خنجر ز دودش دولت فزای گشت
 روی عدوی او شده چون چتر او سیاه
 تا در زمانه شاه جهان تخم عدل کاشت
 هر مجرمی که یافت از جرم درگذاشت
 گرمدح او سپهر بر آب روان گذاشت
 چون نقش سنگ صورتش آب روان داشت
 تا ارج چرخ دین حق و داد سرفراشت
 آن شاه داد گستر و حق ورز و دین پناه

خسرو شاه بن بهرامشاه

بعد از پدر بر تخت سلطنت جلوس نمود و علاءالدین حسن با حسین غوری متوجه او شده و خسرو شاه گریخته در لاهور آمد

و بسطت هندوستان اشتغال داشت و چون علاءالدین چنانچه گذشت کامیاب از غزنین مراجعت کرد او باز رفته آنولایت را متصرف گشت و بعد از آن که غزان سلطان سنجر را گرفتند متوجه غزنین شد و خسرو شاه طافت مقاومت نیاورده بار دیگر بلاهور آمد - در سنه خمس و خمسين و خمسمائة (۵۵۵) در گذشت - و مدت حکومت او هشت سال بود و در زمان او شاعران بزرگ بسیار بوده اند و در مدح او قصاید گفته این بیت از ترجیع بند بیست که بنام او پرداخته اند *

شاعنش معظم خسرو شه آنکه آسان

با تیغ و گرز گیرد از هند تا خراسان

مخفی نماند که در تاریخ قاضی بیضاوی و غیر آن نوشته اند که چون علاءالدین غزنه را غارت کرده خلقی بسیار بقتل آورد غیاث الدین ابوالفتح محمد و شهاب الدین ابوالمظفر را که برادرزادگان او بودند آنجا گذاشت و ایشان بانواع حیل خسرو شاه را از خود ایمن گردانیده در شهر وی اقامت ساختند و خسرو شاه در سنه خمس و خمسين و خمسمائة (۵۵۵) ^(۳) محبوس شده و در سنه خمس و خمسين و خمسمائة (۵۵۵) ^(۴) وفات یافت و امتداد روزگار غزنویان منقطع شد و بعد از مدتی غیاث الدین در گذشت و تمامی ممالک در تصرف شهاب الدین ماند اما چون خواجه نظام الدین احمد مرحوم در تاریخ نظامی از روضة الصفا

خسرو ملك بن خسرو شاه را آخر ملوك غزنويه نوشته تبعیت او
 کرده شد والله اعلم *

خسرو ملك بن خسرو شاه

بعد از پدر بر تخت سلطنت در لاهور جلوس کرد و از بسکه
 بعیش و عشرت اشتغال داشت در زمان او خللهای کلی در
 ملك راه یافت و دولت غزنویه کهنه شده بود و کار غزنویه بالا
 گرفته بنابر آن سلطان معزالدین محمد سام که مشهور بسطان شهابالدین
 غوریست غلبه یافته و غزنین را تختگاه ساخته لشکر بجانب هند
 کشید و باستیلای تمام نزدیک لاهور آمد و خسرو ملك متحصن شد
 و بضرورت امان طلبیده او را دید و سلطان معزالدین محمد سام او را
 بغزنین برد و از آنجا نزد سلطان غیاث الدین فرستاد و غیاث الدین او را
 بفیروز کوه حبس نمود و فرمان فرستاده بعد از حبس ده ساله
 شربت فنا چشائیده *

دل مبندید درین دهر که بی بنیاد است

نو عروسی است که در عقد بسی داماد است

و این واقعه در سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه (۵۸۳) روی
 نمود - مدت حکومت او بیست و هشت سال بود و آران دولت
 غزنویان بسر آمد و سلطنت از خاندان ایشان بسلاطین غزنویه انتقال
 نمود - **تُوِّي الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءِ***
 * مصرع *

بقا بقای خدا یست و ملك ملك خدای

و قاضی بیضاوی علیه الرحمة مدت ملكت غزنویه را از سلطان

محمود تا خسرو شاه صد و شصت و یک سال داشته بدست دوازده نفر و قاضی یحیی قزوینی علیه الرحمة صدر پنجاه و پنج سال بدست چهارده نفر و صاحب تاریخ نظامی چنانچه بالا گذشت در بیست و پانزده سال بدست پانزده نفر و الله اعلم بحقیقة الحال *

طبقة دوم غوزیه

که در دهلی پادشاهی کرده اند و ابتدای ایشان از سلطان شهاب الدین غوریست که بمعز الدین محمد بن سام مشهور است *

سلطان معز الدین محمد بن سام غوری

از جانب برادر بزرگ خویش که سلطان غیاث الدین پادشاه غور و عراق و خراسان باشد در سنه تسع و ستین و خمسمایه (۵۶۹) در غزنین به نیابت نشسته خطبه و سکه بتمام خود ساخت و بفرمان برادر لشکرها بهند کشیده لوی غزا و جهاد برافراشته و دهلی در زمان او مفتوح گشت مجمل آنکه سلطان غیاث الدین چون تگیناباد از توابع گرمسیر را گرفته حکومت آنجا را بسلطان شهاب الدین داد او دایم لشکر بر سر غزنین میکشید تا در سنه مذکوره سلطان غیاث الدین آن ولایت را در حین تسخیر آورده و طائفه غزان را که بعد از اسیری سلطان سنجر متصرف شده بودند از غزنین برآورد و سلطان معز الدین محمد را لقب سلطان شهاب الدین داد سلطان شهاب الدین بعد از یک سال از استقرار سلطنت بطریق نیابت برادر در سنه سبعین و خمسمایه (۵۷۰) کردیز را فتح کرد و در سنه احدی و سبعین و خمسمایه

(۵۷۱) آنچه و ملتان را گرفت و طایفه قرامظه را ازان دیار بیرون آورد و جماعه بهتیه را که در حصار آنچه متحصن شده بودند مستاصل ساخت و آن ولایت را حواله علی کرماج نموده بغزنین بازگشت *

. و در سنه اربع و سبعین و خمسماية (۵۷۴) از راه سلطان (†) لشکر بگجرات کشید و از پیش رای بهیم دیوحاکم آنولایت منهدم شد و بمحضت بسیار خود را بغزنین رسانید و اسود در در سنه خمس و سبعین و خمسماية (۵۷۵) پرشور را گرفت و در سنه ثمانین و خمسماية (۵۸۰) بر سر لاهور رفت و سلطان خسرو ملک که آخر ملوک غزنویه بود در قلعه لاهور متحصن گشت چنانچه گذشت و بعد از رسل و رسایل پسر خود را بایک زنجیر فیل پیشکش فرستاد و سلطان شهاب الدین صلح نمود و قصبه سیالکوت را بنا فرمود و نایب خود را درانجا گذاشته بغزنین رفت - و در سنه احدى و ثمانین و خمسماية (۵۸۱) بجانب دیول که عبارت از تنه است لشکر کشید و بلاد ساحل بحر شور را در اضطراب آورده اموال فراوان گرفت و بازگشت *

و در سنه اثني و ثمانین و خمسماية (۵۸۲) بار دیگر بلاهور آمد و نواحی لاهور را غارت کرده و حسین را استعداد قلعه داری

(†) در طبقات اکبرشاهی نوشته که - در سنه اربع و سبعین و خمسماية باز به آنچه و ملتان آمده از راه ریگستان بجانب گجرات عزیمت کرد *

سیالکوت داده مراجعت نمود و از تاریخ نظامی که اصل این منتخب است مفهوم میشود که بنای سیالکوت درین سال واقع شده بخلاف مبارکشاهی که از آنجا بنای این شهر بدو سال مقدم معلوم میشود و الله اعلم و چون خانۀ تاریخ مانند خانۀ خواب و دیگر چیزها خراب است عذر خواهی اختلافات معلوم است و درین سال خسرو ملک باتفاق کهوکهران و دیگر قبایل حصار سیالکوت را مدتی محاصره نمود و بی نیل مراد باز گشت و درین سال معزالدین باز خسرو شاه را در لاهور محاصره کرده و او بعد از تلاش چند روزه از روی عجز آمده سلطان را دید و سلطان او را با خود بغزنین برد پیش برادر خود سلطان غیاث الدین بفیروزه کوه فرستاد تا غیاث الدین در یکی از قلاع غوجستان محبوس کرد و در آن جس در گذشت و عرصۀ سلطنت بی خار سپیدی و عدیلی به یک قلم غوریانرا مسلم شد چنانچه سابق ذکر یافوت * قطعه * اگر ابلق دهر در زین کشی * و اگر خنگ چرخت جنیبت کشد مشو غره کین دور دون ناگهت * رقم بر سر حرف دولت کشد و گر روضۀ عیشت از خرمی * خط نسخ بر ذکر جنت کشد زمانه چوباد است و باد از نخست * نقاب از رخ گل بعزت کشد پس از هفته در میان چمن * تنش را بخاک مذلت کشد جهان باره عز و یکران فل * درین تنگ میدان بنوبت کشد دهد مرغ را دانه صیاد جلد * پشش در خم دام حیلت کشد کسی یافت عزت که بگسست امید * رجا پیشه ناچار ذلت کشد هر آنکس که در سایه فقر رفت * عجب گرز خورشید منت کشد

بیاسا اگر بهره مندی ز عقل • که نادان به بیهوده زحمت کشد
 چه آنکس که در بزم شادی و عیش • می راحت از جام عشرت کشد
 چه آنکس که در پای دیوار غم • خمار غم و رنج محنت کشد
 سرانجام دست اجل هر دورا • روان بر سر کوی رحلت کشد
 خوشا شیر مردی که پای وفا • شرف و شادمان عزت کشد
 و درین سال سلطان معزالدین در لاهور علی کرماج را که حاکم
 ملتان بود به نیابت گذاشت و در سنهٔ سبع و ثمانین و خمسمایه
 (۵۸۷) از غزنین آمده قلعهٔ تبرهنده را که تختگاه راجهای بزرگ
 هندوستان بود مسخر کرده ملک ضیاء الدین توکلی را با یک هزار
 و دویست سوار چیده و برگزیده دران قلعه گذاشته عزم مراجعت
 داشت درین اثنا رای پتهورا حاکم اجمیر و کهنده رای برادر او
 که از قبل پتهورا حاکم دهلی بود با جمعیت انبوه در موضع تواین
 در کنار آب سرستی که به هفت گروهی تهنایدسراست و الحال تراوی^(۲)
 مشهور است و از دهلی چهل کروه است رسید و با سلطان مقاتلهٔ عظیم
 روی داد شکست بر لشکر اسلام افتاد و سلطان دران معرکه جلادتها نمود
 و دران جنگ هم کهنده رای که فیل سواره مقدمهٔ لشکر بود
 از دست سلطان نیزه بردهن خورد و هم سلطان را از دست
 او نیزه بسر رسید و با زوی سلطان نیز مجروح شد و هر دو بسلامت
 ماندند و سلطان از اسپ بر زمین آمد و خلجی پسر او را بر اسپ
 خود برداشته و ردیف او گشته از معرکه بیرون برد و سلطان بغزنین

رفت و رای پتهورا قلعه تبرهنده را بصلح از ضیاءالدین توکلی بعد از محاصره يك سال و يك ماه گرفت و در سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه (۵۸۸) سلطان باربا چهل هزار سوار جرار نامدار به هندوستان آمده لشکر خود را چهار فوج قرار داد و در نواحی موضع مذکور بدفعات جنگ کرده ظفر یافت و پتهورا گرفتار شد و کهندي رای در جنگ مغلوبه گشته شده بمقر سقر شنافت و قلعه سرستی وهانسی را مفتوح کرده سلطان باجمیر که دارالملک پتهورا بود رفته بکشاد و آن نواحی را قتل و اسیر (+) و غارت کرد و از جای های دیگر چنان مفهوم میشود که حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز که سر چشمه اولیای کبار و مشایخ عظام دیار هند است و مزار متبرک او در اجمیر واقع است درین نوبت با سلطان همراه بود و این فتح بموجب زانندن نفس مبارک رحمانی آن قطب زبانی روی نمود و درین سال سلطان ملک قطب الدین ایبک را که بنده و فرزند خوانده و جانشین او بود در قصبه کهرام که هفتاد کروهی دهلی است گذاشته کوه سوانک را که شمالی هندوستان است تهب و تاراج داده بغزنین رفت و هم در سنه مذکور قطب الدین دهلی را مسخر ساخته از تصرف خویشان پتهورا و کهندي رای برآورد *

و در سنه تسع و ثمانین و خمسمایه (۵۸۹) سلطان

(+) در هر سه نسخه اسیر بیای تحتانی مرقوم است و مقام

اسرست بدون تحتانی *

شهاب الدین در حدود چندوار و اناوه با رای جیچند حاکم قنوج
 جنگ کرده او را بکشت و بغزنین رفت و قلعه کول بتصرف قطب
 الدین ایبک در آمد و دهلی را دارالملک ساخت و اطراف
 و فواحی آنرا بضبط در آورده ازین تاریخ باز دهلی تختگاه سلاطین
 شد و تعمیر مناره و دیگر عمارات از مسجد و امثال آن در عهد سلطان
 شمس الدین التمش در سنه ست و ستمایه (۶۰۶) یافت
 چنانچه بجای خود انشاء الله تعالی مذکور شود و در سال احدی
 و تسعین و خمسمایه (۵۹۱) قلعه بهنگر و بداون را گرفت - و در سال
 ثلث و تسعین و خمسمایه (۵۹۳) گجرات را فتح کرده لشکر
 به نهر واله که به پتن مشهور است برد و انتقام سلطان را از بهیم رای
 دیو کشیده غنایم فراوان بدست آورده باز گشت و درین سال سلطان
 غیاث الدین از عالم فانی رخت بسرای جاودانی کشید و سلطان
 معز الدین در حدود طوس و سرخس این خبر شنیده متوجه
 بادغیس شده شرایط عزایتقدیم رسانید و ممالک برادرزاد بر خویشان تقسیم
 نموده به غزنین آمد و لشکر بر سر خوارزم کشید و مرتبه اول سلطان
 محمد خوارزم شاه شکست یافت و سلطان تعاقب او نموده بر سر
 خلیجی که از طرف شرقی جیحون کنده اند با اهل خوارزم جنگ
 کرد و چندی از امرای معتبر غوری بشهادت رسیدند و فتح خوارزم
 میسر نشد و بالشکر خطای ملوک ترکستان که بمدد سلطان محمد
 بکنار آب جیحون آمده بودند جنگ عظیم کرده و داد مردانگی داده
 عاقبت شکست یافت و با صد هزار سوار مانده در قلعه اند خود
 در آمده متحصن گشت و امان خواسته بغزنین مراجعت نمود و درین

ولا طایفه کهوکهران نواحی لاهور اظهار عصیان کردند سلطان بر سر ایشان لشکر کشید و قطب الدین ایبک را نیز از دهلی طلبیده کهوکهران را تنبیه خوب داده بغزنین معاودت فرمود و هنگام مراجعت در دمیک که نام دیهی است از توابع غزنین از دست فدائی کهوکهر شهید شد و این قطعه در تاریخ او گفته اند •

• قطعه •

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین

کز ابتدای جهان هم چو او نیامد یلک

سوم ز غره شعبان بسال ششصد و دو

فقاده در ره غزنین بمنزل دمیلک

ایام سلطنت او از ابتدای حکومت غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و چند ماه بود و بعد از او جز یک دختر وارث نماند و خزائن بسیار از زر و نقره و جواهر ازو باز ماند از آن جمله پانصد من الماس بود که از جواهر نفیسه است و دیگر نقود و اموال و اجناس ازین قیاس باید گرفت او نه مرتبه سفر هند کرده و دو مرتبه شکست یافته و هفت مرتبه کامیاب گشته •

• نظم •

معزالدین محمد سام را دیدی که در هیجا

قوی تر بود بازوی و دل از سام و نریماننش

میسر گشت چون محمود از فیلان هندوستان

سیاست های ساسان و ولایت های ساماننش

گذشت از عالم و گویند و برزوی بود عهده

که پانصد من فزون الماس ماند از گنج پنهاننش

و علما و فضلا و شعرا در زمان او بسیار تربیت یافتند از آن جمله

امام فخر الدین رازی رحمة الله علیه که لطایف غیائی و کتب دیگر بنام برادر او سلطان غیاث الدین ابو الفتح تصنیف کرده در لشکر سلطان معز الدین محمد سام اقامت داشته هر هفته بوعظ قیام می نمود و سلطان در پای وعظ او رفته رفته بسیار میکرد و امام را چون ازین تردد و دوام ملازمت دلتنگی حاصل شده بود روزی بر سر منبر با سلطان خطاب کرده گفت که ای سلطان معز الدین بعد از چندگاه نه این عظمت و شوکت تو می ماند نه تملق و نفاق رازی و این قطعه ازوست *

اگر دشمن نسازد با تو ای دوست • ترا باید که با دشمن بسازی
وگر نه چند روزی صبر فرما • نه او ماند نه تو نه فخر رازی
و بعد از حادثه سلطان بغضی از متفقدان از روی حسد امام را بشرکت فدائیان متهم داشته گفتند که امام از نفاق ایشان مطلع بود و قصد امام کردند و او التجا بموید الملک سنجری که از امرای عظیم الشان سلطان بود آورد تا بسلامت بمامنش رسانید و شاعری قصیده در مدح او گفته که این دو بیت از اوست • بیت *

سلطان معز دین شه غازی که در جهان
تیغش چو ذوالفقار علی مرتضی شد است
سلطان حق محمد سام آنکه خلق را
مهرش چو مهر و دوستی مصطفی شد است

و دیگری میگوید • بیت *

شاه زمانه خسرو غازی معز دین
کز وی فزود زینت تاج و کلاه را

اصل ظفر محمد بن سام بن حسین
آن حضرتش نشانه شده فرشاه را
و نازکی مراغه نیز در مدح او میگوید

شه معز الدین کز دولت اوست
هم چو گلدسته فلک بسته میان
رفت بر تخت چو گل در وقتی
که فلک برد خور اندر میزان
آنکه در آتش قهرش بد خواه
جان شیرین بدهد شکر سان
شکر دین و گل دولت را
با هم آمیخت سپهر گردان
یارب این گلشکر دولت و دین
سبب صحت عالم گردان

و قاضی حمید بلخی میگوید • بیت •

خسرو غازی معزالدین والدنیا که هست
روز هیجا با همایون رایتش همسر ظفر
بو المظفر شهریار شرق کاندز معرکه
گو نیا دارد همای چترش اندر پر ظفر

سلطان قطب الدین ایبک

که از غلامان برگزیده خاص سلطان معزالدین بود بتقریب
گرفت ماه انگشت خنصرشکسته داشت و باین لقب مشهور شد

و او را قطب الدین لک بخش نیز میگویند با اتفاق امرای هندوستان بحراست ملک دهلی قیام نمود و بعد از شهادت سلطان معزالدین برادرزاده او سلطان غیاث الدین محمود خلف صدق سلطان غیاث الدین محمد که این بیت در مدح او گفته اند * بیت *

سلطان مشرقین جهاندار مغربین * محمود بن محمد بن سام بن حسین
از فیروزه کوه بجهت ملک قطب الدین چتر و امارات پادشاهی
فرستاده مخاطب بخطاب سلطان ساخت و در سنه اثنی و ستایه
(۶۰۲) از دهلی بلاهور آمده در روز سه شنبه هیزدهم ماه ذی قعدة
سنه مذکور بر تخت سلطنت جلوس فرمود او در جود و کرم
ضرب المثل بود و مستحقان را زیاده از حوصله انعام بخشیدی و
رسم لک بخشی او پیدا کرد و یکی از فضایی عصر بهاء الدین
اوشی نام در مدح او گفته

* رباعی *

ای بخشش لک تو در جهان آورده * کان را کف تو کار بجان آورده
از رشک کف تو خون گرفته دل کان * وز لعل بهانه در میان آورده
و بعد از چند روز میان او و تاج الدین یلدوز که یکی از بندگان
معزی بود و خطبه در غزنین بنام خود خوانده بر سر لاهور
مخاصمت رفت و آتش حرب و جدال در حدود پنجاب اشتعال
یافته تاج الدین شکست خورده بکرمان که مقر معهود او بود
رفت سلطان قطب الدین رفته قلعه غزنین را متصرف گشت و تا
مدت چهل روز آنجا اقامت نموده اوقات صرف لهو و لعب و
و غفلت میکرد چنانکه مردم غزنین از وضع او دلگیر شده بخفیه
تاج الدین یلدوز را طلبیدند تا یکایک برسید و سلطان قطب الدین

تاب نیاورده از راه سنگ سوراخ بلاهور آمد • بیت •

چو سلطان سرانداز باشد بهی * فتد بی خبر از سوش تاج کی
و بعد از مدتی که حکومت راند در سنهٔ سبع و ستمایه (۶۰۷) بلاهور
در میدان چوگان بازی از اسپ بر زمین درآمد و قالب تهبی ساخت
و در آن بلده مدفون گشت و قبر او حالا زیارت گاه مردم است و
مدت حکومت او بعد از فتح هند بیست سال و از انجمله ایام
سلطنت او چهار سال بود • بیت •

گردن گردان شکست این کهنه چرخ چنبری
تا توانی دل منه بر مهر و ماه و مشتری

و هفت نفر دیگر از امرا و غلامان سلطان معزالدین در هند و غزنین
و بنگاله و غیر آن بسطنت رسیده اند و احوال ایشان بجای خود
مذکور است از انجمله تاج الدین یلدوز در حدود ترابین عرف تراوری
با سلطان شمس الدین ایلتمش جنگ کرده گرفتار شد - دیگر سلطان
ناصرالدین قباچه است که هم از بندگان معزالدین است و یک
دختر تاج الدین یلدوز در نکاح آورده و دیگری در حبالهٔ سلطان
قطب الدین بود و سلطان معزالدین در زمان حیات خود حکومت
آچه و ملتان را باو انعام کرده بود بعد از وفات سلطان قطب الدین
از آچه تا سرستی و کهرام بتصرف خویش آورده و لاهور را نیز متصرف
گشت و با لشکر ملک تاج الدین که از غزنین می آمد و خواجه
مؤید الملك سنجری سردار آن لشکر بود محاربه کرده منهزم شده
بسندھ رفت و در آن ولایت استیلای تام یافت •

و در سنهٔ احدی عشر و ستمایه (۶۱۱) لشکر مغول آمد و

ملتان را چهل روز محاصره داشت و سلطان ناصر الدین در خزینه کشاده و آثار جلالت بظهور آورده شرایشان را دفع گردانیده و عاقبت بعد از حکومت مدت بیست و دو سال بدست سلطان شمس الدین گرفتار شده راه آخرت پیمود - و دیگر ملک بهاء الدین طغرل است که چون معز الدین محمد سام قلعه بهنکر را فتح کرد آنرا بملک بهاء الدین طغرل سپرده و او در ولایت بهسیانه حصار بنا کرده آنجا سگونت اختیار نموده همیشه نواحی گوالیار را می تاخت و سلطان معز الدین وقت مراجعت از گوالیار آن قلعه را بملک بهاء الدین وعده کرده بود او بدو گروهی گوالیار حصاری مستحکم ساخته کار بر اهل قلعه تنگ آورد و بعد از یک سال اهل قلعه رسل و تحفه فرستاده سلطان قطب الدین را طلبیده قلعه باو سپردند و میان ملک قطب الدین و بهاء الدین بر سر آن عداوتی روی نمود ملک بهاء الدین در اندک مدت در گذشت - و دیگر ملک محمد بختیار غوری است او از اکبر بلاد غور و گرمسیر است و بجمیع صفات آراسته بود در عهد سلطان معز الدین بغزنین و از آنجا بهندوستان آمده و صحبت او با سلطان قطب الدین در لاهور راست نیامد و بملک حسام الدین اوغلبدیگ حاکم میان دو آب و آن طرف آب گنگ پیوست و کنیله و پتیالی در وجه جلدوی از مقرر گشت و باوده رفته و آن ولایت را کشاده بهار و منیر را تسخیر نمود و انواع غنایم بدست آورده سلطان قطب الدین از لاهور برای او تشریف شاهی و لواج سلطنت فرستاد و او هدایای بسیار بدرگاه سلطان آورده انواع اکرام و انعام یافت و امرای بارگاه از روی ناتوان بینی بروی حسد برده

سلطان را برین آوردند تا روزی او را با فیلی مسوس جنگ انداخته او گریز گران چنان در خرطوم فیل زد که فیل باز پس گریخت سلطان را از مشاهده این حال تعجب تمام دست داد و فرمان حکومت تمام ولایت لکه‌نوتی بنگاله بنام او نوشته رخصت داد و در سال دوم ازین معامله محمد بختیار لشکر از بهار بجانب لکه‌نوتی کشیده باندک جماعتی بشهر نویدیا رسید که حالا خراب است و رای کمیه (لکه‌منیه) حاکم آن شهر که از منجمان علامات محمد بختیار و استیلای او شنیده بود از آنجا گریخته بکامرو رفت اسباب و غنایم بیشمار بدست اهل اسلام افتاد و محمد بختیار معابد و بتخانهای کفار را ویران ساخته مساجد و خوانق و مدارس بنیاد کرد و دارالملک بنام خویش تعمیر فرمود که حالا گوز نام دارد * * بیت *

آنجا که بود نعره و غوغای مشرکان

اکنون خروش و غلغل الله اکبر است

و بعد از آنکه خطبه و سکه بنام خود خواند و جمعیت بسیار بهم رسانید به پیشوائی امیر علی مسیح (میچ) قصد نسخیر ولایت تبت و ترکستان کرد و دوازده هزار سوار مسلح و مکمل بشهری رسید که آن را برهمن گویند و پیش راه ایشان دریائی آمد برهمن پتر نام که آن را برهمنکوی نیز گویند و سه چهار برابر گنگ است و شاه گرشاسپ چون بهندوستان آمد پلی بر روی آن دریا بسته و بکامرو گذشته رفته بود محمد بختیار از آن پل در گذشت و امیری چند معتبر خود را برای محافظت پل و حراست راه گذاشتند بر زمین تبت در آمد و ده روز در میان کوهستان و راه های صعب قطع

می نمود و بصحرائی رسید که در آن قلعه بود در نهایت استحکام و متانت اهل آن قلعه که از نسل گشتاسپ بودند و آن قلعه نیز از بنا های گشتاسپ بود بجنگ پیش آمدند و تا شب آنچنان محاربه نمودند که مردم بسیار از جانب محمد بختیار ضایع شدند و همانجا دیره کرده فرود آمد و خبر شنید که پیشتر ازین شهر به پنج فرسنگی شهری دیگر است که پنجاه هزار ترک که همه جنگی و مستعد کارزار اند بمدد این قلعه خواهند آمد روز دیگر محمد بختیار برون درانجا مصلحت ندیده و تاب مقاومت نیاورده باز گشته بر سر آن پل رسیده پیش از آنکه او بیاید امیران راه با یک دیگر جنگ کرده بودند و دوطاق را از آن پل کفار شکسته لشکر محمد بختیار از پیش و کفار در عقب می آمدند و جنگ مردانه می کردند در آن نزدیکی بتخانۀ مستحکم بود شبی بحیله درانجا گذرانیدند و صباح پایابی پیدا شده و پاره مردم که گذشتند ریگ دریا حکم ریگ روان پیدا کرده آب دریا رفته رفته عمیق شده اکثر لشکریان محمد بختیار غریق بحر فنا گشتند و بقیه که ماندند لقمه آتش تیغ کفار شدند و بدرجه شهادت پیوستند محمد بختیار از چندین هزار مردم با سیصد چهار صد کس در دیو کوت رسید و از غصه مریض شد و بزحمت دق منجر گشت و همین میگفت که مگر سلطان محمد معزالدین سام را حادثه رسید که دولت از ما برگشته و چون ضعف برو استیلا یافت علی مردان امیری بزرگ از امرای محمد بختیار از اقطاع نازول بدیو کوت رسیده و اوزا صاحب فراش یافته و چادر از روی او برداشته بی محابا بیک خنجر کار او تمام ساخت

و این واقعه در سنه اثنی و ستمایه (۶۰۲) که سلطان معزالدین از عالم گذشته بود روی نمود و بعد از وفات سلطان قطب الدین این علی مردان عاقبت الامر بحیله بسیار چتر بگرفت و خطبه و سکه لکهنوتی بنام خود کرد، بسطان علاء الدین مخاطب گشته و از بس که سفاهت و نخوت و تکبر در سر داشت در دیار لکهنوتی نشسته ولایت ایران و توران را بمردم قسمت میکرد و هیچکس را یارای آن نبود که بگوید که این ممالک از تصرف سلطان بیرون است چه تقسیم میکنی - می گویند که تاجری واقعه زده از افلاس خود شکایت پیش علاء الدین نمود پرسید که این مرد از کجاست گفتند از اصفهان فرمود تا باصفهان مثال بویسند که در وجه اقطاع او مقرر باشد سو، اگر آن مثال قبول نکرد و زرا این معنی از ترس نتوانستند بعرض رسانید و چنین تقریر کردند که حاکم اصفهان بخرچ راه و گرد آوردن حشم بجهت ضبط آن ولایت محتاج است فرمود تا مبلغ خطیر که زیاده از توقع او بود بار دادند و چون جور و تعدی او از حد گذشت امرای خلیج اتفاق نموده او را بقتل رسانیدند و ملک حسام الدین خاجی را که از امرای خلیج و گرمسیر و از خدمتگاران محمد بختیار بود اجلاس بر تخت نمودند و مدت حکومت علی مردان سی و دو سال بود دیگری ملک حسام الدین مذکور بود که ولایت ترهت و بندکاله و جاجنگر و کامرود را بتمام متصرف گشت و سلطان غیاث الدین خطاب یافت تا در شهر سنه اثنی و عشرین و ستمایه (۶۲۲) بسطان شمس الدین ایلتمش سی و هشت زنجیر فیل و هفتاد هزار تنگه نقد پیشکش کرده خطبه و سکه بنام

سلطان خوارزم چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی *
 و در سنهٔ اربع و عشرين و ستمایه (۲۲۴) ملک ناصر الدین محمد
 سلطان شمس الدین از اوده باغوايي بعصي از امرا بلکهنوتی
 رفت و غیاث الدین که در آن وقت لشکر از لکهنوتی بکاموود برده
 بود بازگشته و بملک ناصر الدین محاربهٔ عظیم کرده باکثر امراي
 خود گرفتار شد و بقتل رسید و مدت سلطنت او دوازده سال بود
 ذکر این چند ملوک دیار هند در خلال احوال سلاطین عالیشان
 دهلی تقریبی بود و ضروری و احوال باقی ملوک معزی که
 بسطنت ملتان و اقالیم دیگر رسیده اند بجاهای دیگر مذکور است *

سلطان آرام شاه بن قطب الدین ایبک

بعد از پدر جانشین او شد *
 * بیت *
 جهان را نماند بی که خدای * یکی گر رود دیگر آید بجای
 همین است رسم سرای فریب * پدر رفت و پای پسر در رکیب
 و باتفاق امرا از لاهور بجانب دهلی نهضت نمود درین اثنا
 ملک شمس الدین ایلتمش که بنده و فرزند خوانده و داماد
 سلطان قطب الدین بود با ملک ناصر الدین قباچه نسبت باجگی
 داشت با استدعای سپهسالار علی اسمعیل از هردوار و بداون بدلهلی
 آمده شهر و ولایت آن را متصرف شده بود چون آرام شاه بفواحی
 دهلی رسید ملک شمس الدین برآمده جنگ صف کرد و آرام
 شاه شکست یافت و مدت سلطنت او بسالی نکشید * بیت *
 همه مرگ رانیم پیرو جوان * بگیتی نماند کسی جاودان

چنین است که از چرخ بلند * بدستی کلاه و بدستی کمند

سلطان شمس الدین التمش المخاطب به یمین امیر المومنین

در سنهٔ سبع و ستمایه (۶۰۷) بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود وجه تسمیه بالتمش آن است که تولد وی در شب گرفت ماه واقع شده بود و ترکان این چنین مولود را التمش میگویند و پدر او در ترکستان برخیلی از قبایل حکومت داشت خویشان او التمش را به بهانهٔ سیر در باغی برده او را بدست تاجری یوسف وار فروختند و از آنجا به بخارا و آنجا در زمان سلطان محمد سام بغزنین افتاد و در آن هنگام سلطان قطب الدین بعد از فتح نهر واکه و تسخیر گجرات بغزنین رفته بود و چون بی حکم سلطان محمد سام هیچکس التمش را نمی توانست خرید از سلطان اذن بیع او التماس کرد سلطان محمد سام فرمود که چون ما حکم کردیم که این غلام را اینجا هیچکس نخورد او را در دهلی بگرد و بفروشند و سلطان قطب الدین بعد از مراجعت از غزنین ایبک نام غلامی هم نام خود را و ایالتمش را بدلهلی بیک لک تنگه ایتیاع نموده اول نام او را امیر طمغاج نهاد با امیری تدرهنده نامزد گردانید و زمانی که سلطان قطب الدین با تاج الدین یلدوز جنگ کرد ایبک غلام شریک فنا چشید نگاه التمش را بتقرب خود مخصوص ساخت و بعد از فتح گوالیار امارت آنجا را بوی داد بعد از آن حکومت برون و نواحی آن را از آنی فرمود و چون

آثار جلالت ازو بیشتر ظاهر شدن گرفت ولایت بداون را بدو تفویض فرمود و در جنگ سلطان معزالدین با کهوکهران چنانچه سابق گذشت ایلتمش جمعیت انبوه از بداون و دامن کوه بهم رسانیده در ملازمت سلطان قطب الدین با سلطان معزالدین پیوست و مسلح اسب در آب زده با غنیم جنگهای مردانه کرد سلطان معزالدین او را بتشریفات لایق و انعامات خسروانه مشرف گردانیده بمملکت قطب الدین سفارش بسیار فرمود و مبالغه عظیم در تربیت او کرد و همان روز ملک قطب الدین خط آزادی او نوشته و بتدریج بمرتبه امیر الامرائی رسانید تا کار او بجائی رسید که رسید و در ابتدای جلوس او بعضی از امرای معزی و قطبی ازو عاصی شدند و مالش یافتند و علف تیغ بیدریغ گشتند و ملک تاج الدین یلدوز بعد از آنکه از پیش لشکر خوارزم منهزم شده لاهور را متصرف گشت سلطان شمس الدین از دهلی باستقبال او آمده در شهر سنه اثنی عشر و ستمایه (۶۱۲) در حدود ترابین که مشهور به سوی تلاوری است جنگ صف نمود بعد از محاربه عظیم سلطان تاج الدین یلدوز شکست یافته بدست شمس الدین اسیر شد و او را بداون فرستاد تا مرغ روحش همانجا از حبس تن رسته باشیانه آخرت پرواز نمود و قبر او دران شهر است •

و در سنه اربع عشر و ستمایه (۶۱۴) سلطان شمس الدین را با سلطان ناصرالدین قباچه که دو دختر سلطان قطب الدین بنوبت در حباله او در آمده بود و لچه و ملتان داشت محاربه افتاد و فتح بجانب سلطان شمس الدین بود و مرتبه سوم سلطان

شمس الدین خود بر سر او رفت و او حصار اچه را مستحکم ساخته خود بقلعه بهنکر رفت و نظام الملک وزیر جندی تعاقب او نموده اچه را سلطان فتح کرد و بعد از استماع خبر فتح اچه ناصر الدین پسر خود بهرام شاه را بخدمت سلطان فرستاده التماس صلح نمود بهنکر نیز فتح شد •

و در سنه خمس عشر و ستمایه (۶۱۵) ناصر الدین در پنجاب شریق بحر فدا شد و رخت وجود را بسیلاب اجل در داد و سلطان بازگشته بدھلی آمد و در ثمان عشر و ستمایه (۶۱۸) سلطان شمس الدین بر سر سلطان جلال الدین منکیرنی پسر خوارزم شاه که از پیش چنگیز خان منہزم گشته بعد از تاج الدین بغزنین و از آنجا از ترس ایلغار چنگیز خان با خیل و تبار و خویش در حدود لاهور آمده بود لشکر کشید و سلطان جلال الدین تاب مقاومت او نیاورده بجانب سندھ و سیوستان رفت و از آنجا براہ کچ و مکران بکرمان و عراق رسید •

و در سنه اثنین و عشترین و ستمایه (۶۲۲) سلطان شمس الدین لشکر بطرف بہار و لکھنوتی کشید و سلطان غیاث الدین خلجی را کہ ذکرش گذشت در اطاعت آورد و پیشکش کہ مذکور شد گرفته خطبه و سکہ بنام خود رایج ساخت و پسر مهتر خود را سلطان ناصر الدین محمد خطاب کرده ولی عهد ساخته آن ولایت را باو سپرده بجانب دارالماک دہلی مراجعت فرمود آخر الامر ملک ناصر الدین محمود در حدود لکھنوتی باغیاث الدین جنگ کرده غالب آمد و دستگیر ساخته کار او را باتمام رسانید و

عزیمت بمیاربدست اوفتاده بهر کدام اعیان دهلی جدا جدا
فرستاد مشهور است که ناصری نام شاعری از ولایت بدھلی در
ملاذمت حضرت خواجہ قطب الدین اوشی قدس اللہ سرہ رسیدہ
گفت کہ قصیدہ در مدح سلطان شمس الدین گفته ام فاتحہ بخوانید
کہ صلہ معتد بہ برسد فاتحہ خواندند و او در مجلس سلطان در آمدہ
این مطلع بر خواند

• بیت •

ای فتنہ از نہیب تو زنہار خواستہ

تیغ تو مال و فیل ز کفار خواستہ

سلطان بمجری خواندن آن مطلع را یاد گرفته مکرر خواند و بعد از
تمام پرسید کہ این قصیدہ مشتمل بر چند بیت است عرض نمود
کہ پنجاہ و سہ فرمود پنجاہ و سہ ہزار تنکہ سفید باو دادند و سلطان
شمس الدین در ثلث و عشرین و ستمایۃ (۶۲۳) عزیمت رفتہ بپور
نمود و لشکر بآن طرف بردہ آن قلعہ را مفتوح گردانید و در سنہ اربع
و عشرین و ستمایۃ (۶۲۴) سپاہی گران بعزیمت تسخیر قلعہ مندو
نامزد ساختہ آن قلعہ را با کوه سوالک در حیز ضبط آوردہ بدھلی
مراجعت فرمود و ہم درین سال امیر روحانی کہ از افاضل آن روزگار
بود در حادثہ جنگیز خان از بخارا بدھلی آمد و در تہنیت فتوحات
قصاید غرا گفت از انجملہ این ابیات است

• بیت •

خبر باہل سما برد جبرئیل امین

ز فتح نامہ سلطان عہد شمس الدین

کہ ای ملایکہ قدس آسمانها را

بدین بشارت بندید کلمہ آمین

که از بلاد ملاحد شهیدشده اسلام
کشاد بار دگر قلعه سپهر آئین
شه مجاهد غازی که دست و تیغش را
روان حیدر کوار میکند تحسین

• • • • • از این اشعار دلپذیر بسیار است و از این جمله است

این قصیده

• نظم •

قصه خویش از زبان قلم • کرده ام یاد در بیان قلم
رقم رنج گوئیا بود است • بر خط عمر من نشان قلم
با قلم تا قرین شدم بجهان • روز من گشت چون جهان قلم
ناگهان با نگار دفتر من • زان درشتی کند سنان قلم
که به آواز نرم من ماند • ناله زار ناگهان قلم
گرچه پیوسته در میان ضرر • دارم نفع بیکران قلم
آخر احوال من نگوید کس • پیش صاحب مگر زبان قلم
خواجده منصور بن سعید کز اوست • تیز بازار امتحان قلم
آن بزرگی که دارد از لفظش • بار انصاف کاروان قلم
چون بنان را سوار کرده بود • مرکب او خجسته ران قلم
در کفایت کند رکاب گران • پس بگیرد سبک عنان قلم
بر هنر عقل را چو بگمارد • آشکارا کند نهان قلم

و در سنه ست و عشرین و ستمایه (۶۲۶) رسولان عرب از مصر
برای او خلعت و القاب آوردند و ازین شادی قبا در شهر بستند
و جشنها ساختند و هم درین سال خبر فوت پسر او سلطان
ناصرالدین حاکم کهنوتی رسید و سلطان بعد از فراغ از مراسم تعزیت

فام اورا به پسر خورد خویش نهاد که طبقات ناصری بنام اوست
 و در سنهٔ سبع و عشرين و ستمایه (۶۲۷) عزیمت لکنوتی نمود
 و قلعهٔ آن دیار را تسکین داد و حکومت آنجا بعز الملک ملک
 علاء الدین خانی مفوض ساخته بدار الملک مراجعت نمود و در
 سنهٔ تسع و عشرين و ستمایه (۶۲۹) قلعهٔ گوالیار را کشاکش و ملک
 تاج الدین دبیر مملکت در فتح آن قلعه این ربانی گفته و بر
 سنگ نقش کردند *

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت
 از عون خدا و نصرت دین بگرفت
 آن قلعهٔ کالیور و آن حصن حصین
 در ستمایهٔ سنهٔ ثلثین بگرفت

ظاهراً تاریخ محاصره است که به تفاوت یک سال گفته و در سنهٔ
 احدی و ثلثین و ستمایه (۶۳۱) بصوب ولایت مالوه یورش نموده
 بهیلسا را مسخر ساخت و شهر اوجین را نیز بگرفت و بتخانه
 اجین را که از شش صد سال تعمیر یافته بود و مهاکال نام داشت
 خراب ساخته از بیخ بر انداخت و تمثال رای بکرماجیت را که
 هندو تاریخ خود از وی نویسند و جامع این منتخب بحکم حضرت
 خلیفهٔ الرحمانی شاهنشاهی ظل الهی در سنهٔ نهصد و هشتاد و
 دو باز مجدداً در تاریخ سنهٔ الف و ثلث سی و دو حکایت او را
 که از نوادر امثال و غرایب احوال است باتفاق دانایان هند از
 هندوی بزبان فارسی ترجمه نموده نامهٔ خرد افزا نام نهاده و تمثالی
 چند دیگر را که از برنج ریخته بودند آورده پیش در مسجد دهلی